



خواب و خاکستر

عالم خیال و ادراکات شهودی

مجموعه مقالات

سهراب هادی



۱۴۰۰

خواب و خاکستر : عالم خیال و ادراکات شهودی: مجموعه مقالات/سهراب هادی

سروشناسه	۱۳۳۶	هادی، سهراب
عنوان و نام پدیدآورنده		خواب و خاکستر / سهراب هادی
وضعیت ویراست		انتشارات رایا گرافیک
مشخصات نشر	۱۴۰۰	تهران - رایا گرافیک ،
مشخصات ظاهری	۱۳۵ ص	
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۹۸۳۴۹-۰-۹	
وضعیت فهرست نویسی		فیپا
نوبت چاپ		چاپ سوم
موضوع		زیبایی‌شناسی
رده بندی کنگره	N ۶۹/۶	
رده بندی دیوبی	۷۰ ۱/۱۷	
شماره کتابشناسی ملی	۸۷۲۱۶۲۶	
کتابشناسی		فیپا

سهراب هادی/خواب و خاکستر
شمارگان: ۱۵۰۰ جلد
(با اصلاحات و ویراشت جدید)
تومان قیمت:
نژانی: تهران - یوسف آباد- خیابان بیستون - یوعلی سینا غربی - پلاک ۷۱ - واحد ۷
Email: raygraphic.2010@gmail.com تلفن: ۲۲۳۷۷۹۱۹



می خوانید:

- تخييل و صورت پذيرى ١٥
- زيبايار شناسى، مبدأ شناخت حقيقت ٢٩
- هنر، حقيقت و زيبايار ٤١
- هنر، حمله اى است به عادات ذهنى ٤٩
- عصر تمدن و هنر ٥٩
- تيره گى ها ٦٧
- تصوير بدیع ٧٣
- سمبوليک، اعتبارى عميق ٨١
- هنر و ارزش های حياتى ٩٣

به رضا و نسیمه

آن کسان هیچ نیستند، ناکث اند
سیری است غبارگون، دلی بیمار و پاکش نتوان کرد به آبِ دل
و هیچش نتوان گفت.
هیچش نتوان گفت
شیشه‌ای است! اما، نه زلال!
که دلی تاریک بر آن غلبه دارد.
و جنبشی است تلخ
و نهالی تلخ تر که سیراب شدنش را پرده‌ی دریده‌ی نام می‌باید

تا بزرگی را بر خویش بخرد
و خود را از حقارت باورگونه‌اش برهاند.

رفو می‌کنیم اندیشه را و شال سبز کمر را دوباره می‌بافیم
و بر کهنگی اش هاله‌ای می‌گذاریم و نوپسندانه باور داریم
که سبزی اش بهار مانند است.

و این صبح،

اما، رنگی دیگر دارد، نه سبز و نه ارغوان
و دانه‌های شبنم که تراوت و حکایت امروز را

از برگ و جوانه و پونه گرفته‌اند.
و دست‌های تو که پیوسته
گهواره سه گل را با غز غز صدا
و شکستگی همیشه‌اش
صبر داشتند
تا نحیف شدنده و بهار شاید همین باشد
همین
۱۳۶۶/۹/۷

■ تخييل و صورت پذيرى

هنر در تعريف، خود به عنوان آفرينش و خلاقيت است و صورت‌های در ک کردنی و بيانگر ارزش احساس انسان در واژه‌ها محسوب می‌شود و تمام معانی آن در اين وسعت می‌گنجد و اين تعريف به هر چيز که ممکن است حس و صورت بيان داشته باشد، اطلاق می‌گردد. در تعريف از هنر، واژه‌های ديگري که ممکن است بكار گرفته شوند ظهور عاطفه و خلاقيت است و در اين معنا برخلاف آنچه ممکن است به نظر آيد، فضل فروشی و فخر گرایي نیست. اما، صحبت از خلاقيت در صورت‌های بيانگر هنری است که به هر دو فعل، به همان اندازه‌ی آفرينش، اهميت داده می‌شود.

بعد از خلاقيت، آنچه باید در ک و فهمide شود اهميت معنی و صورت در هنر است. به ویژه صورت، که بيانگر معنا است. زیرا که تمام طبیعت هنر و از اين رو مسئله اهميت در ک و فهم آن، قابل توجه می‌باشد.

واژه‌ی صورت در هنر مورد استفاده‌های جاري و متعدد دارد و بسياری از مورد استفاده‌ها به معنایي که در اينجا از آن ذکر می‌شود واژه‌ای است کلی که نقاشی، پيکرترashi، معماری، موسيقی، ادبیات، تئاتر و سینما را در برابر هم به يك سنجش می‌نگرد و می‌توان گفت، عامل و عمل‌های آفرينش هم صورت‌های در ک کردنی هنر می‌باشنند.

همهی صورت‌های در ک کردنی که حسی نباشند و همهی مفاهیمی که از آثار هنری بجای حس‌های بیرونی به تخیل‌های تفکری متایلند و به معنی در قیاس با داستان بلند که خوانده می‌شود شبیه نیستند، مانند صدا در شعر، که نقشِ مهمی را به عهده دارد و اساساً دارای ساختهای طینی است، نقاشی نیاز به دیدن دارد ولی به مراکزِ ژرفتِ در ک، توسل می‌جوید. تفاوت بین نقاشی و مجسمه‌سازی ادعای فوق را فوراً روشن می‌سازد، اما همهی کارهای هنری صرفاً صورت‌های در ک کردنی نیستند و همه نوعی احساس را تجسم نمی‌کنند، احساس با همان معنایی که در اینجا مورد استفاده قرار دارد و در برگیرنده‌ی چیزی است فراتر از تعادل ضمنی در روانشناسی هنر که اساس آن بر لذت دلالت می‌کند و حتی در برگیرنده‌ی چیزی است که در او، اثر حضوری تغییرپذیر دارد. مثل گفتگوهای روزمره که در آن احساس فقط در حد انتقال معنا دخیل می‌باشد.

وقتی درباره‌ی برآوردن یا خلق کردن یک اثر هنری و بکارگیری احساس در آن می‌گوییم یک نفر از زبان هنر و شخص سخن می‌گوید و بعضی از اوقات معنی عاطفه نیز به میان می‌آید و یک موقعیت قابل تجربه را فراهم می‌آورد که احساس لطیف را با آورنده معنا تداخل می‌دهد. گرایش عاطفی مستقیم در مورد چیزی که احساس شدیدی از آن برای مخاطب صورت می‌گیرد وضع کلی ذهن و جسم را بررسی و وقتی که احساس و خلاقیت در سلامت فکر یا کسالت فکر صورت پذیرفته باشد، مثل تداخل خشم و شادی است که جای بررسی ندارد.

هنر به همان‌گونه که به وجود آورنده‌ی صورت است، دارای معنا نیز می‌باشد، هر کدام از فرهنگ‌های بدوى دارای یک اسطوره‌شناسی در هنر بوده‌اند و از نوعی هنر برخوردار شده‌اند و به نظر می‌رسد که بیش از همه،

قدیمی ترین هنرها و پالوده ترین هنرها نیز نقاشی است. این نظریه که هنر یک محصول ره آورد تمدن و یک زائد زیستی فرهنگ معاصر یا روکش اجتماعی در فرهنگ امروز است با معنای قدیمی هنر و مبنی بر استدلالی بودن آن، تفاوت و ناسازگاری دارد.

نظریه‌ی فوق با اعتقاد اغلب هنرمندان که معتقدند هنر، چکیده‌ی زندگی است و آن هم زندگی انسانی و حقیقی ترین پیشینه‌ی بینش و احساس است و نیرومندترین جوامع بشری، بدون هنر، در قیاس با ابتدایی ترین قبیله‌های بدوي، با بتراشان وحشی تفاوتی ندارند. هرموقع که یک جامعه به راستی دارای فرهنگ، به معنای قوام‌شناسی و نه به معنای عامه و به شکل اجتماعی باشد، در همان ابتدای تکوین و نه در اوخر آن، هنرزاده شده است و به راستی، هنر طلایه‌ی همان تکامل انسان است چه اجتماعی و چه انفرادی و ابتدال هنر در جوامع، مطمئن ترین نشانه‌ی زوال قومی در انسان می‌باشد و رشد یک هنر جدید یا یک سبک نوین، کاملاً پیرو یک ذهنِ نو و جوان خواهد بود، چه گروهی و چه انفرادی.

این هنر که باید چنین نقش مهمی را در تکامل انسان ایفا کند یک پیشه‌ی روشنفکرانه نیست، اما برای زندگی روشنفکرانه ضروری است. هنر، حقیقتی نیست ثابت ولی با حقیقت جوامع رشد می‌کند، به خدمت آن در می‌آید و به مقدار زیاد، تعیین‌کننده‌ی چگونگی ترویج این نیرو نیز می‌تواند باشد. البته، در اینجا قصد آن نیست تا به یک بحث طولانی درباره‌ی وجود حقیقت و هنر و طبیعت و هنر و یا وظیفه‌ی آن وارد شویم و در فصل‌های آینده در مبحثی که موضوع آن یکی از جنبه‌های هنر، یعنی تأثیر فرهنگی آن است به عنوان اشاره‌ای سخن خواهیم گفت و اینجا به عنوان دیباچه،

توصیفی را که از هنر وجود دارد با ایجاز بیان می‌کنیم. و فقط می‌توان گفت که نیروهای برانگیزاندۀ هنرمند و نوآوری‌ها و تحرّک در عالم ذهنی و فکری او هستند که به هنر متنه‌ی می‌شوند و در واقع نه در خود هنر، بلکه در حکم دهليزهای طولی‌اند که به هنر متنه‌ی می‌شوند که آنها را برمی‌شماریم.

هنرمند نه تنها می‌بایست که معنی و مستور صورت‌ها را بشناسد بلکه شعور یافتن معناها را می‌بایست دریافت داشته باشد و در همین عمل است که عظیم‌ترین و مشخص‌ترین توانایی‌ها در تخیل و هنر بروز می‌کند و نقل از باطن به ظاهر است که در حالت شکل و تجسم عینیت می‌یابد. این دگرگونی در شکل ابتدایی اندیشه و ساختمان یا معماری هنر قاطعیت یا تکنیک بیان اندیشه را مشخص و معین می‌سازد که بدون آن، تقلید یا ابداع از شکل بیرونی هر اثر که نهاد یا صورت‌گری در هنر می‌باشد، همان هول و هراسی است که در اثر اغلب هنرمندان یافت می‌شود.

شفع و سروری را که در اندیشه‌ی یک هنرمند می‌گذرد جز خویشتن او کسی را واقف نمی‌باشد و سحر بیان اندیشه، چگونگی انتقال ذهنی است که همانا صورت بیان هنری را پدیدار می‌آورد. میان تمام قسمت‌های سازنده‌ی یک اثر هنری طرح و اجرای اندیشه اهمیت اول و ثانی را دارند، مجموعه‌ی این اعمال نغمه‌ها و اندیشه‌های انجام شده را که موقوف بر تقلید از حقیقت شکل است به همراه دارد و بلکه ذات و عمل و تحرّک هنرمند را نیز سبب می‌گردد که حیات او نیز بر این معنی استوار است و معنای ساده‌تر این واژه را آن هنگام که از رؤیت صورت‌های تیره‌ی درحال حرکت در شب مه‌آلود می‌گوید در نظر می‌گیریم. در این معنای انتقال، یک خیال ادارک ما، این است و با خلق یک اثر هنری، یک صورت معنایی می‌شود.

این صورت، ممکن است یک صورت پایا بماند. مانند یک ساختمان، یک گلدان، یا یک تصویر از هرچه باشد، یا یک صورت پویا مانند یک ملوودی و حتی نظیر عبور یک رشته رویدادهای کاملاً تخیلی و در ک کردنش که در ذهن خواننده یک اثر هنری بجای بگذارد و یا صورتی باشد که به تخیل داده می‌شود. لیکن، این صورت هنری همیشه شیوه به یک کل درک کردنش از خود، همانند خواهد بود، و مانند یک موجود طبیعی از خصلت وحدت درونی برخوردار می‌باشد.

از واقیت منفرد برخوردار بودن بدین گونه است که یک اثر هنری به عنوان یک نمود و نه به عنوان یک تفسیری بر چیزهای فراسوی ماده در دنیا یا به عنوان خاطره‌ای خوب یا بد و یا شاید بالنسبه ضعیف، اینجا مراد صورت است، ولی مقصود، یکی منسوب کردن صفت است و بیانگر احساس انسان به این صورت می‌باشد و چگونه خیال چیزی را به احساس یا هر چیز دیگری را با احساس بیان می‌کند. اول بینیم در اینجا مقصد از «بیان» چیست و از چگونه «بیانی» صحبت داریم.

واژه در هنر دو معنی را در اصل خویش دارد، از یک لحاظ به «خود بیانی» یعنی آزاد کردن احساس‌های خود اطلاق می‌شود، از این لحاظ در بیان به نشانه یا عارضه‌ای از هنر دلالت می‌کند، خود بیانی یک واکنش خودانگیخته در برابر یک موقعیت واقعی و حاضر است، یک رویداد، یک دوستی و گفته‌های مردم است. خودبیانی در هنر، حاکی از موقعیت جسمانی و ذهنی ما و عواطف برانگیزاننده ماست و از لحاظ دیگر «بیان» به ارائه یک عقیده، معمولاً از راه هنر مناسب و در خور کلمات اطلاق می‌شود، ولی وسیله ارائه یک عقیده در هنر یک نهاد است نه یک نشانه، مثل شکل و رنگ در نقاشی و ذهن و کلمه در شعر و کلمات و نور در هنرهای نمایشی.

یک جمله که ترکیب خاصی از کلمات است تصور یعنی رویدادهای واقعی را جهت تخیل سبب می‌گردد و معنی بعضی رویدادهای واقعی را می‌گوید. هنر اندیشه‌های نو را به عینیت در می‌آورد و اندیشه‌های کهنه را به دیگران انتقال می‌دهد بطوری که همه‌ی مردم چیزهای زیادی را که از همه شنیده‌اند یا خوانده‌اند، منتقل می‌کنند. بنابراین بیان این نمای معرف در هنر، معرف انسان را گسترش داده و از گستره‌ی تجربه‌ها فراتر می‌برد.

اگر یک اندیشه در هنر بوسیله نمادها انتقال داده می‌شود می‌گوییم که خوب بیان شده است. ممکن است یک شخص، برای بخشیدن بهترین صورت ممکن به گفته خود و برای پیدا کردن کلمات دقیق، وقت زیادی را صرف کند تا مقصود و بحث خود را به مستقیم‌ترین نحو از اینجا به آنجا بکشاند تا بیان اندیشه‌اش با بیان احساسش فرق کند.

البته، هنر مهم‌ترین امکان بیان تعقل نیز هست، مفاهیمی که در هنر گفته شده، مفاهیمی هستند که می‌اندیشیم. کلمات، سیله‌ی تفکر ما هستند و برای ما وسائل ارائه اندیشته‌اند، زیرا که کلمات موضوع‌های اندیشیدن را به خود اندیشنده ارائه می‌کنند، قبل از اینکه هنر به انتقال اندیشه‌ها و عقاید پردازد به آنها شکل درونی می‌بخشد، روشنان می‌کند و در واقع آنها را به صورت آنچه هستند در می‌آورد. هر چیزی که نامی دارد و موضوعی که برای اندیشیدن است، بدون کلمات تجربه حسی فقط جریانی از تأثرات است. هنر این تجربه را عینی می‌کند و به صورت اشیاء حقیقی که ما می‌توانیم متوجه آنها بشویم و بخاطرšان بیاوریم و درباره‌ی آنها فکر کنیم در می‌آورد. هنر، به تجربه‌ی بیرونی صورت، معنایی می‌بخشد و آن را معین و مشخص می‌کند. لیکن، قسمت مهمی از واقعیت از تأثیرپذیری هنرمند

کاملاً بدور است و آن قلمرو تجربه درونی یعنی نیروی احساس و عاطفه است و دلیل ناتوان بودن هنرمند در این مورد به خلاف آنچه که اغلب مردم تصور می‌کنند غیر عقلی بودن هنر و خلاقیت نیست. بر عکس، این دو، بدین علت غیر عقلی به نظر می‌رسند که زبان، آنها را تکلم‌پذیر نمی‌کند و بسیاری از مردم نمی‌توانند آنچه را در خارج از چارچوب منطقی تکلم است تصور کنند.

عدم تناسب هنر برای انتقال تجربه ذهنی، موضوعی فنی است و فهم آن برای منطقیون ساده‌تر از هنرمندان است. ولی بطور خلاصه می‌توان گفت که صورت هنر، صورت طبیعی احساس و خلاقیت است و شکل آن را عوض نمی‌کند. و به گونه‌ای است که ما نمی‌توانیم مفاهیم گسترده هنر را با زبان معمولی و استدلال شکل ببخشیم، بنابراین کلماتی که ما آن را برای بیان احساس بکار می‌بریم، فقط به انواع کلی تجربه درونی، نظیر هیجان، آرامش، خوشی، غم، عشق، نفرت و تمام اجزاء آن دلالت می‌کنند. ولی هیچ زبانی نیست که بتواند فرق بین هنر از غیر هنر را متفاوت دانسته و شرح دهد، هنر، بیان طبیعت و واقعیت هر چیزی است و زبان از بیان صورت و یا صورت نمادی و استدلالی آن عاجز است.

بدین دلیل، فیلسوفان پدیده‌ی هنر و عاطفه را غیر تعقلی دانسته‌اند و تنها الگویی که فکر استدلالی در هنر و عاطفه پیدا می‌کند آن است که رویدادها در صورت بیرونی به وجود می‌آیند. ترس، درجه‌های مختلفی دارد ولی تمام درجات آن از یک احساس ساده، یعنی همان ترس نتیجه می‌شود ولی هنر هنرمند یک ساحت است نه یک تفکر مبهم. هنر انسانی دارای یک الگوی پویایی پیچیده و ترکیب‌های ممکن و پدیده‌های تازه است

و الگویی است تینیده در تنش‌ها و تصمیماتی که رابطه‌ی آنها اندامواره است و معین و از ضرباهنگ‌ها و انگیزش‌های پیچیده‌ای تشکیل شده است و همه‌ی حیطه‌های ما یعنی حق تفکر و ساحت، همه‌ی گرایش‌های ذهنی و رفتارهای واکنشی به این الگو تعلق سطحی و عاطفی دارند و زندگی انسان را به سمت الگوی پویایی که بیان صوری هنر را بیان می‌دارد بنا نهاده شده است و نه یک عارضه‌ی عاطفی است، بلکه یک اثر هنری است و بیان همان اصولی است برای تصور و در خلاّقیت به حرکت در می‌آید و می‌گوییم بیان کننده معنایی است.

هر اثر هنری ممکن است علاوه بر کار فوق نیاز «خودبیانی» بیننده را نیز برآورد. اما این همه‌ی آن چیزی نیست که یک اثر هنری را بد یا خوب ارائه کند. در معنایی دیگر ممکن است یک اثر هنری را نماد احساس بخوانیم، چرا که هر اثر هنری مانند یک نماد، تصوّری از تجربه‌ی درونی را به ضابطه در می‌آورد که همین گفتگوها تصوّرات هنرمند را درباره‌ی آن و حقایق و دنیای خارج به کار می‌گیرند. فرق یک اثر هنری با یک نماد اصیل هنری (نماد به معنای حقیقی و کامل) در این است که: هر اثر هنری به جز خود به چیز دیگری دلالت نمی‌کند و رابطه آن با صاحب اثر و احساس او رابطه‌ی خاصی است که تحلیل آن در اینجا ممکن نیست، در واقع احساسی که اثر هنری بیان می‌کند، مانند معنی یک استعاره است. هنرمند در گفتگوهای خود از احساس یک اثر هنری یا احساس هنری در یک اثر هنری صحبت می‌کند نه از احساسی که این اثر در نظر دارد و درست هم بگوییم یک اثر هنری چیزی شبیه به رؤیت مستقیم نیروی حیات، عاطفه و واقعیت ذهنی است.

وظیفه اول هنرمند عینی کردن اثر هنری است به نحوی که بتوانیم درباره‌اش بیندیشیم و آن را درک کنیم، به فضیلت در آوردن تجربه درونی و تفکر درونی توسط یک اثر تفکری و استدلالی در هنر، ممکن نیست، زیرا که صورت‌های آن با صورت‌های زبان و مشتقات آن با زبان سمبولیک قیاس ناپذیر است. هنر، ادراک و هوش خودآگاهی و جهان‌آگاهی، عواطف و حالات است که چون کلمات قادر به ارائه تصاویر روشنی از آنها نیستند اغلب غیر تعلقی جلوه می‌کنند و یا پنداشته می‌شوند. لیکن مقدمه‌ای که تلویحاً در این معنا استمرار دارد آن است که هرچه را که زبان نتواند بیان کند، بی صورت و غیرعقلی و تعقلی بودنش آشکار است. این عقیده به گمان این قلم رواست و به عقیده‌ی آگاه، احساس غیر تعقلی نیست، فقط صورت‌های منطقی آن آگاهانه است. و آن، با ساحت گفتگو در هر اجتماع متفاوت می‌باشد.

صورت‌ها در هنر چنان پویاست که همه‌ی هنرها شبیه‌اند به یک معنا و هر هنر، نمادی طبیعی دارد از تفکری که در پس آن است و ما، قادریم از طریق آثار تجسمی و دیگر زمینه‌های هنری یا به صورت دراماتیک آن بفهمیم که نیروی تفکر و خلاقیت، چگونه معنایی است و در اینجا، به مسئله‌ی اهمیت خلاقیت در هنر می‌رسیم، چرا که هنر چنانچه در مصر و یونان و اروپای مسیح و حتی گوتیک گفته‌اند، بازتاب یک ذهنیت صرف نیست و تا به آن حد جدی است که پیشاہنگ پیشرفت‌ها در جوامع هنر می‌باشد. غارنشیان و عهد قدیم را هم کنار می‌گذاریم که هنر آنها، تنها چیزی است که درباره‌شان می‌دانیم.

ممکن است فرهنگ را یا پیشرفت اقتصادی را، یا سازمان‌های فرهنگی را، یا غلبه‌ی تدریجی تعقل و مهار علمی طبیعت را در مقابل تخیل‌ها یا

تفکری هنرمندانه، همانند بدانیم. ولی، هنر علم نیست، هنر فلسفه هم نیست، نه علم است و نه فلسفه، نه دین است، نه اخلاق است و حتی برخلاف عقیده‌ی اغلب معتقدان، هنر انتقاد اجتماعی هم نیست. هنر، هرچه هست، سهم مهمی در فرهنگ ملل دارد. هنر، به تخیل، صورت می‌بخشد و بعضی از هنرمندان و روشنفکران هیچ‌گاه از معنای آن به عنوان منشاء تمام اعتقادات اندیشه‌ای حرف و سخن نگفته‌اند. بلکه، آن را منشأ تمام بینش‌ها و اعتقادات صحیح دانسته‌اند. شاید هم به عبارتی، تخیل قدیمی‌ترین و حتی قدیمی‌تر از خرد استدلایل باشد و صفت ذهنی داشته باشد و آن فقط به انسان اختصاص دارد. اما تخیل، احتمالاً منشاء مشترک رؤیا، خرد، دین و تمام مشاهده‌های کلی حقیقی است. تخیل، قدرت ابتدایی و اولیه‌ی انسان است که از آن، هنرها به وجود آمده است و خود، به نوبه‌ی خود و بطور مستقیم از دستاوردهای این هنر، سخن‌ها گفته است. شاید، جایی در دوره‌ی آغاز تکامل بشر، این ادراک شگفت‌ذهنی پیدایی یافتد و وسیله‌ای برای برقراری ارتباط ذهنی میان همه‌ی انسان‌ها شد. لیکن، ارتباط فقط نه یک امکان و شاید حتی نه اولین وظیفه زبان هنر است. بلکه، اولین کاری که زبان هنر می‌کند این است که آنچه را که در آشتفتگی‌های شکوفایی وجود دارد، ادارک و احساس می‌کند و آنها را به واحدهای دیگر و به گروه‌های تازه و رویدادهای پیاپی یعنی ارتباط‌های عاطفی و ارتباط‌های معمول باز می‌گرداند و تجزیه می‌کند. همه‌ی این الگوها توسط هنر بر روی ذهنیت ما تجربه می‌شوند و نقش می‌بنندند. و ما بر حسب شیئی بودن بر روابط آنها فکر می‌کنیم و حرف می‌زنیم. لیکن، فرایند تجزیه و تجربه‌های حسی و ادراک‌های هنری فرد بگونه‌های فوق در کپذیر است که ساحت‌معنایی برای حفظ و پذیرش آن مقدور می‌گردد. ساختن واقعیت در هنر یک

فرایند است، و زبانی خاص است یک ابزار ذهنی است و یک جهش فکری است و یک اندیشه‌ی ناب است و یک فرض استدلالی است که فرایند تخیل است و ضمناً سرپرستی متقابل همه‌ی قوه‌های قابل رشد را هم به عهده دارد.

آنچه نمادگرایی و سمبلیزم استدلالی یعنی زبان استفاده در هنر نامیده می‌شود برای آگاه کردن ما از اشیاء اطراف است و در کی است که از اشیاء اطراف انجام می‌دهیم و هنر برای آگاه کردن ما از واقعیت ذهنی است و احساسی است برای درک عاطفه.

هرگاه از واقعیت‌های ذهنی سخن می‌گوییم، مراد همان واقعیت تفکر است. هنر، به تجربه‌های درونی می‌پردازد و به آن صورت می‌بخشد و بدین گونه آن را قابل درک و ادراک پذیر می‌کند و تنها راه تصور واقعی جنبش و جوششی است که سیلان عاطفه است و همه‌ی حس‌های مستقیم از ادراک زندگی انسان را از بیان هنری منفك و تجزیه می‌کند و بالاتر از یک سطح عادی نمی‌توان درباره‌ی عواطف هنرمند استدلالی را قائل شد. ولی، مع الوصف می‌توان آنها را فی نفسه شناخت. یعنی همان عینی کردن و به عموم شناساندن عواطف که لزوماً در پی هم و بی صورت هم نیستند. بلکه صورت‌هایی هستند که تجربیدی و تجربه‌های ذهنی و تا حدی بازنمایی نمادین و انتزاعی شده‌اند که می‌توانیم برای این صورت‌ها تصور و تخیل هنرمندانه‌ای احساس و ادراکی طبیعی قائل باشیم. و خودشناسی یعنی داشتن گستره‌ی معنی نیز درباره‌ی همه‌ی مراحل حیات و ذهن که از تخیل هنری سرچشمه می‌گیرد، همان مسئله ارزش‌شناسی در هنر می‌باشد. هنرها عموماً بر روی زندگی انسان‌ها، ژرف‌تر از سطح تعقلی آن اثر می‌گذارد و در واقع هنر تجربه‌های عاطفی اثرهای بیرونی است و در هر

نسل، هنرمند دارای سبک‌های خاص خود است. یک نسل می‌لرزد، سرخ می‌شود و ضعف می‌کند، نسل دیگر با طمطران راه می‌رود و باز بی‌تفاوت است و در هر صورت هنر بیانگر واقعیت‌های هر نسل می‌باشد.

از طرفی همین نسل در استمرار زندگی خود در نسلی دیگر یک شبه همان اندیشه است که برابر با معنای ذهنی اوست و چگونه می‌شود این را پذیرفت که خلقت اندیشه و هنرمند با تمام ناتوانی‌های خود جدا از یک پرتگاه ذهنی واقع نشده باشد؟ این همان سؤالی است که در برابر پرده‌ی نقاشی هستی همواره بر مخاطب خویش نگاه عاطفی دارد و می‌پندارد که شب توفانی یک اندیشه، با خلق یک اثر به ظاهر حسی چنان جهشی دارد که به فجری دائمی رسیده باشد و انسان با گذشت از عبور سالیان عمر و تبدیل نسل به تکامل‌های تدریجی خویش آنگونه سیلی به رخساره خود می‌زند که شب را تا صبح پای‌بند بیداری باشد و هراسش از بیداری او صورت پذیرد.

این هراس کی و چگونه به اعمق روح هنرمندانه‌ای رسوخ می‌کند و چگونه یک اثر هنری را برای همیشه و در سالیان سال زنده نگه می‌دارد؟! قالب، معنا، اندیشه، انسان، شکل، رنگ، فرم و همه‌ی اجزاء یک اندیشه هنرمندانه چگونه در تاریخ بشریت شکل‌پذیری دارد و چگونه همه‌ی انسان‌ها با برقراری یک تعادل در هستی خود، هنرمند را باوری دائمی خواهند داشت؟!

شاید شکستن حرف یک انسان برای انسانی دیگر باوری خطیر داشته باشد، شاید بارش برفی بر فراز کرانه‌ای سخت و یا تابش نوری به شفافیت پنجراهی، حضور انسان را گفته باشد. پس، چگونه می‌شود یک اثر را از غیر اثر باز‌شناخت؟ هوشیاری، استدلال، مقاومت و ایستادگی در برابر آنچه را

که به نفی یک اندیشه انجامیده است چگونه می‌توان در یک اثر هنری گنجاند؟! شاید قرار گرفتن در خیل دشمنان و در مقطعی از تاریخ که بیانگر اندیشه هنرمندانه‌ای باشد می‌تواند ستایش گر روحی باشد که قابلیت ارائه یک اثر هنری را در خویش پرورش داده است؟!

در عاطفه واقعی با چگونه بودن می‌توان انسان هنرمند شد، این حرف‌ها غیرصمیمی نیستند، اینها به مقدار زیادی همان دردها و همان ناخودآگاهی‌ها و همان ضمیرهای روشن هنرمندانه‌ای هستند که آمده‌اند، زیر تأثیر هستی و علل اجتماعی و با علت‌های مختلف اجتماعی آمده‌اند تا بگویند که آثار هنری هیچگاه در سیر زمان نخواهند مرد.

آمده‌اند، لیکن نه با پای خویش، و به وسیله‌ی هنرمندان و معمولانه عامل پستند، آمده‌اند تا بگویند، لیکن نه با زبان خویش که به تصویر شکل هستی و به این علت برانگیختن مردم است و یا با داستان‌هایی که عواطف مردم است. آمده‌اند، تا گفتن تاریخ را و گفتن انسان را و گفتن درد را نوشته باشند.

تأثیر هر اثر هنری بر روی زندگی هر دوره‌ی انسانی، بیان نمادهای انسان‌های دیگر و نمایانگر این حقیقت است که چگونه یک دوره‌ی جوشش هنری به پیشرفت فرهنگی در اجتماع و ملل می‌انجامد و راه تازه‌ای را برای حس کردن معنی و عواطف ایجاد می‌کند و هر دوره‌اش آغاز یک نهضت فکری است. و آغاز هر عصر هنری است و هر دوره‌اش اثر قابل توجه دیگری را در پی دارد و نادیده گرفتن ارزش هنری آن، نادیده گرفتن ارزش احساس‌های انسانی است و در بسیاری از مردم قوت این عقیده که ارزش و شناخت ارزش در هنر و هنرمند چیزی نیست جز یک هیجان